کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب شرایع الاسلام عربی

مصنف / مؤلف محقق حلی

خطی / چاپی نخ مختلف الخط

سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۹۶

جزء کتب فقه شماره ۷۱۸

شماره عمومی ۷۲۱۷ شماره قبض

واقف ملک زاده کوثر تاریخ وقف ۱۳۲۶

طول ۲۹ عرض ۱۹ گنجه

رفتن چیزرا و سخن چینی کردن و نتهاجر بدن قمس با بو رفتن و جنبیدن بچه در شکم و او لازم و متعدی امده است قبس علم
اموختن و علم اموزانیدن و اتش زدن و اتش بکسی دادن و اتش فرا گرفتن و ابستن کردن شتر ماده را لعقس و قدس پاکشدن
فلس فی کردن و کف بر اوردن شراب و کلاه پوشیدن نقیاس و فلیس چیزرا بچیزی اندازه کردن قرس سرد شدن و سخت شدن سرما فرد
اب قعس برگرفته پشت و پر امده سینه شد قفس قرن قفس بسکون فا بر فرو گرفتن و بر کشیدن من المجمل عن غیره الصادقاموس
دریا قنس اصل چیزی قوس کمان وارش و بقیه خرما که در جله خرما باشد نام برجیست برج اسمان قیاس کمان و اندازه و او جمع
هر دو امده است قوانس کاانکر قبس شعله اتش قبیس و قبس شتر بیکه زود ابستن کرداند شتر ماده را لقدس و قدس بنغا ما
خاصه حقیقی است قسقاس قنار بشتاب و کرسنکی سخت در سرما سخت و راهنما و مرشد و نام کیاهی است قلا احس تضیح
سرما سخت و فسرده قارس و قریس فسرده قریوس و قربوس بن کوهه قرقس پشه قونس سر خواهنین و استخوانیکه
سبت قلس نام شخصی اقسونس شتر ماده که تنها چرد قسّاس نام موضعی که معدن اهنست در بار ارمنیه فعو
نحنک او و صغر مقعنس اقماس در اب فرو بردن فلانیس کلاهان و اینه هر دو جمع قلنسوه اند قلاس دریا که کف
ایمان سبز قرطس و قرطاس و قرطاس کاغذ و قرطاس هند پتر زانیز کویند قهبلس ابر ماده افعی نرا نیز کویند
فلمس مهتر و دریا موج زننده قلفدیس زاج سفید قرقوس مین فراخ قرناس بینی کوه یعنی پاره از کوه ک
قفیس نماه پوسنه قیس و قاس مقدار قس و قبیس امام ترسایان در علم و دین قس نام شهر هم باشد قع
عین شتر اینکه سر کردن ایشان از ابو پشت میلکرده باشد و کسانیکه پشت ایشان در رفته باشد سینه مرد یا
قعس بفتح قاف و کسر عین انکه پشتش در رفته باشد سینه بر امده قعس بسکون عین و فتح قاف کندن و
ساسکوی نفره را کویند قلس پاک و نام کوهیست بنجد ملس پاک و روح القدس جبرئیل را کویند قسطاس
تاشیر بزرک جثه قناعس بضم قاف مرد بزرک جثه قناعس بفتح قاف جمع **باب القاف مع الشین** ق ر ش
قش فراهم اوردن و کسب کردن قرش فراهم اوردن و کسب کردن قعش باز کردانیدن سر چوب بسوی چوب و فراهم اوردن
صافماش خاو خاشاک جمع شده و هر چیز هایکه بهم اورده شده باشد ردی متاع خانه قرش پیرزن قوش مرد
کشمش و ابیمعر بست **باب القاف مع الضاد من الصادر** قرض بچنکال کرفتن و بچنکال بریدن و قرض کرد
و اشامیدن زبان کسی او کزیدن کیک و شپش و مانند اینها قبص قماص حرکت کردن موج دریا کشتی را و برداشتن
دیکبار و انداختن هر دو پا ابر مین زدن و بدین زوان بنشاط دویدن اسب باشد قص موی سینه چیدن و موی
کردانیدن بالعرغ و نزدیک شدن مرک قصاکشد را بعو باز کشتن و بکبار کبی و اکردن و مانند انچه داده باشد ستانند قصص
وار پی چیزی رفتن قصص با در در قص پیدا قص در غیر قصا مسطوراست بلند شدن سیاسر و سبک شدن و خرم شدن قبص بک
بسرانکشتان چیزی کرفتن کقول حضرت حق سبحانه و تعالی اینهم یعنی بسرانکشتان کزندشان خوردنا باز طلبند انجر کرده بلو
جامه و فراهم امدن و ناقص شدن و از چاه بر بالا امدن اب بلند شدن قبص شکار کردن قبصد بندان افتادن قعص بفتح عین ناک
قفص بفتح فا سبک شدن و نشاط کردن قفص بسکون فا بر جستن و دست و پا بنجیر را بهم بستن من المجمل من غیر الصادقو
در شتنا خوش موی لو جمع رصته شد قراص بضم قاف و تشدید الابو بنج و انکیا هتست قانص شیر اشامیدکه زنان زا کرند
خورکه در بیابان کنند ماهی و کرمی افتاب دران نشیند قرامص جمع قعاً خم قاف در دبت که کوسپند بید امیشود

الواحد والباقي لاولاد كلالة الاب والام زايداً كان او ناقصاً ولو لم يكونوا
فلاولاد كلالة الاب خاصة وفي طرف الزيادة يحصل الرد على ما مضى ولو اجتمع
معهم الاجداد قاسموهم كما يقاسمهم الاخوة وقد بينا **المرتبة الثالثة** الاعمام
والاخوال العم يرث المال ان انفرد وكذا العمان والاعمام ويقتسمون المال
بالسوية وكذا العمة والعمتان والعمات وان اجتمعوا فللذكر مثل حظ الانثيين
ولو كانوا متفرقين فللعمة او العم من الام السدس ولما زاد على الواحد الثلث
ويستوي فيه الذكر والانثى والباقي للعم والعمين او للاعمام من الاب والام
بينهم للذكر مثل حظ الانثيين ويسقط الاعمام للاب بالاعمام للاب والام
ويقومون مقامهم عند عدمهم ولا يرث ابن عم مع عم ولا من هو ابعد
من هو اقرب الا في مسئلة واحدة وهي ابن عم لاب وام مع عم لاب
فابن العم اولى ما دامت الصورة على حالها فلو انضم اليهما ولو خال تغيرت
الحال وسقط ابن العم ولو انفرد الخال كان المال له وكذا الخالات والاخوال
وكذا الخالة والخالتان والخالات ولو اجتمعوا فالذكر والانثى سواء ولو افترقوا
كان لمن تقرب بالام السدس ان كان واحداً والثلث ان كانوا اكثر الذكر
فيه والانثى سواء والباقي للخؤولة من الاب والام بينهم للذكر مثل الانثى ويسقط
الخؤولة من الاب الامع عدم الخؤولة من الاب والام ولو اجتمع الاخوال
والاعمام كان للاخوال الثلث وكذا لو كان واحداً ذكراً كان او انثى وللاعمام
الثلثان وكذا لو كان واحداً ذكراً او انثى فان الاخوال مجتمعين فالمال
بينهم للذكر مثل حظ الانثيين ولو كانوا متفرقين فلمن تقرب بالام
سدس الثلث ان كانوا واحداً وثلثه ان كان اكثر بينهم بالسوية والباقي
لمن تقرب منهم بالاب والام وللاعمام ما بقي فان كانوا من جهة واحدة
فالمال بينهم للذكر مثل حظ الانثيين ولو كانوا متفرقين فلمن تقرب منهم
بالام السدس ان كان واحداً او الثلث ان كانوا اكثر بينهم بالسوية والباقي
للاعمام من قبل الاب والام بينهم للذكر مثل حظ الانثيين وتسقط من
تقرب بالاب منفرداً الا مع عدم من يتقرب بالاب والام ولو اجتمع عم
الاب وعمته وخاله وخالته وعم الام وعمتها وخالها وخالتها
قال في النهاية كان لمن يتقرب بالام الثلث بالسوية وثلثاه بين العم والعمة
بينهما للذكر مثل حظ الانثيين فيكون اصل الفريضة ثلثة على الفريقين فنضرب
اربعة في التسعة يصير ستة وثلثين ثم نضربها في ثلثة فيصير مائة
وثمانية

لاعبرة بجنب الاب هنا فلو خلف اخوين احدهما لابيه وامه والاخر لامه
فهما سواء وكذا لو خلف اختين او اخا واختا واحدهما للاب والام والاخر
للام وكذا لو خلف ابن اخيه لابيه وامه وابن اخيه لامه او خلف اخا
واختا لابيه متى جدا وجدة كان المال بينهم اثلاثا وسقط اعتبار نسب الاب
الثانية اذا مات امه ولا وارث سواه فميراثها له ولو كان معه ابوان او احدهما
فلهما السدسان او لاحدهما السدس والباقي له ان كان ذكراً وان كان انثى
فلها النصف والباقي يرد بموجب السهام لو انكر الحمل وتلاعنا فولدت توأمين
توارثا بالامومة دون الابوة الرابعة لو تبرأ عند السلطان من جريرة ولده
ومن ميراثه ثم مات الولد قال الشيخ في النهاية ميراثه لعصبة ابيه دون
ابيه وهو قول شاذ واما ولد الزنا فلا نسب له ولا يرثه الزاني ولا التي ولدته
ولا احد من انسابهما ولا يرثهم هو وميراثه لولده ومع عدمهم الامام ويرث
الزوج والزوجة نصيبهما الادنى مع الولد والاعلى مع عدمه وفي رواية يرثه
امه ومن يتقرب بها مثل ابن الملاعنة وهي مطرحة **الثاني في ميراث** الخنثى
من له فرج الرجال والنساء يرث على الفرج الذي يسبق منه البول فان جاء منهما
اعتبر الذي ينقطع اخيراً فيورث عليه وان تساويا في السبق والتاخير
قال في الخلاف يعمل فيه بالقرعة محتجاً بالاجماع والاخبار وقال في النهاية
والايجاز والمبسوط يعطى نصف ميراث رجل ونصف ميراث امراة وعليه دلت
رواية هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام وقال المفيد والمرتضى رحمهما الله
يعد اضلاعه فان استوى جنباه فهو امراة وان اختلفا فهو ذكر وهي رواية شريح
القاضي حكاية عن علي عليه السلام واحتجا بالاجماع والرواية ضعيفة والاجماع
لم يتحقق اذا عرفت ذلك فان انفرد اخذ المال وان كانوا اكثر فعلى القرعة يقرع
فان كانوا ذكوراً او اناثاً فالمال سواء وان كان بعضهم اناثاً فلكل ذكر مثل الانثيين
وكذا يعتبر لو قيل بعدد الاضلاع وعلى ما اخترناه ويكونون سواء في المال
ولو كانوا اماثة ولتساويهم في الاستحقاق ولو اجتمع مع الخنثى ذكر بيقين قيل
يكون للذكر اربعة اسهم ولو كان معهما انثى سهمان وقيل بل يقسم الفريضة مرتين
ويفرض في مرة ذكراً وفي اخرى انثى ويعطى نصف نصيبين وطريق ذلك ان ننظر في
اقل عدد يمكن قسم فريضتهما منه ونضرب مخرج احد الفريضتين في الاخر مثال
ذلك خنثى فنفرضهما ذكرين فنطلب مالا له نصف ولنصفه نصف وهو اربعة
ثم نفرضهما ذكراً وانثى فنطلب مالا له ثلث ولثلثه نصف وهو ستة وهما متفقان

... رفتن بتخیر زمانه و کویند و رفتار آمده هم کویند قرضه چوب پاره که با انگا کرند و ما پسندیدند اسم کویند قرض خود
قرنجه لمبع اولا بیکه از جا بردن و دزدیدن شوقراقه تا اینکه بدتنو خشپید باشد عیب پوست پاره بریکه از پی شتر قرآن فتاده او
باشد برای نشان قرنیز راه نمودن منکوحه قرینه نفس و سوراخ مور و شهر و مراد بقرنین کسر قرآن مجید امده که علی رجل
القریتین عظیم دو شهر است مکه است و طایف حرنوه کیاه هست قزه کوسفند قره بکسر و تشدید سرما و نوبه تب قره خم
دان شب درد و قرینه بکسر قاف و کسر را مع التشدید حوصله و نام شخصی است قرنیه سر نیزه و لب شمشیر و نام خیرت قرنیه توانا و بکسر
نسمه قسمه روز فتنه سوکند ها که اولیا مقتول بخش کنند بر مردم قبیله و اولیا دعوی خون کنند قاتل را معین نماند قسیمه نافه مشک
زن خوبرو و سوکند قطافه دانه انکور که افتاده باشد زحین انکور چیدن قطیله جامه پاره قرضه نام قبیله ایست از یهود خیبر که ...
کم سخن شمرو نا قرضه کلمه موذیه قسه میمون ماده و دختر بکیه تا خرد باشد قراضه دندان نفران و شمشیرها بنهاد و جمع قرضه
وقرضه افتاده لشکرکشان و او جمع قاید است قوه سرما قلد اورویت قبله باد و رطوبتی که در خصیه افتاده باشد بواسطه بادها که
... کنده پر و خایه قرطه کوشوارها قطره بل قطیعه بکسر قاف نکورا کوسفند طیطه انداخته باشد دو بدخلوکها ...
... امر بارها قلده مردی که از غایت خست و بخیلی درد جوید از مردمان قشه شیشه قشعه بکسر قاف ابر پاره قشغه بفتح قاف و کسر شین کو...
لاغر قشه دیده روغن قصعه بفتح قاف کاسه قصعه بوزن همزه بمعنی قاصعا است یعنی سوراخ موش دشتی قصده بکسر قاف پاره از
چیزی قصیده نوعیست از شعر قصره بن برکیفل و بن درخت و بالا زمین قوصره و قوصره تنک خرما قضبه شتر نیک مکرم که امر ...
... بنجانند قصبه موجهه کلاله قصنا بضم قاف و تشدید صاد زمار و بند قصبه شهر میان شهر و نی و استخوان که در مجوف با...
... نام دنبل و هر چیز مجوف مانند که از نقره و غیره کنند مجلد قد پس سر قاروه و ماه روزه ملح کوچک قعله بسیار پیشه قعله
بسکون عین اعتقاد کردن و پسندیده قعدات و قعدة و قعدات نبها و بالاتها قانضه حوصله مرغ قیاصره پادشاهان روم قاعده
... بادستور ورن نشستن را هم کویند قابله زن شاینده و زنیکه در وقت زاییدن کسی بچه برکیرد و از زبان کیلامان کویند شاینده قاعله
سرکوه کوه بلند قافله کاروان قاطبه همه قافیه پس رونده و از پی اینده و شعر و کلمه که اخر شعر آن بنا شود شعر از آن درست باشد قمامه بضم ...
تشدید نوع یکنوع کلمه نیست قاحه میان سرانخه برکوهان شتر وقفعه چیز بسیار بزرگ شدن خرما ماند زنبیل که بدست باشد قحفره برای
مو... عصای بزرک قحارنیه شتر بزرگ **باب القاف مع الثاء من المصادر** ... فراهم اوردن من غیر المصادر قرنب یکنوع ماهیست
... باران بسیار و بخشش بسیار قاهنیام شخصیت **باب القاف مع الجیم من المصادر** قبح کبک این پارسی معرب **باب
القاف مع الحاء من المصادر** قبح سر برداشتن انجوی که بعد از انجور من المجمل و خم کردن چوب مانند چوکان من الصحاح
... کردن جراحت قبح زشت شدن قبح بفتح قاف نفرین کردن و دور کردن از خیر و از اینجاست قول ... فهو من المقبوحین قرح
قرح بنکو ندادن جراحت نمودن و استقبال کسی نمودن بکار حقنه قرح تمام دندان شدن ستور و بچه باشد ان را بین شد و قلح فتح
زرد شدن دندان ملح عیب کردن و کسر و باز داشتن و بیرون کردن آب فاسد از چشم و بکو فرو شدن چشم و دندان از کم خوردن
... زدن و دندان کسی خلال اوردن و به کفچه و مثل ان چیزی برداشتن قمح رنجیده شدن نفس از هر چیزی من المجمل قمح و قموح سر برداشتن
از آب ... خوردن و دارو و بر چیزی افشاندن قرنح بر ابر منقوطه بول انداختن سلک من غیر المصادر قح مرد خالص مرد ستمکر قبح ...
... استخوان پشت سر و ن قلح زرد دندان ملح کاسه کرشف قلبج شوربا که در تنگ دیکها مانده باشد قلاح بتشدید دال ...
قدح جام ... بار این برهند ملح بخش و نصیب که در میسر فرض کنند و تیر بی پر و بیکان که اول تراشیده باشد هنوز ...
... باشد قلح جمع ...

[illegible]